



بجای سرسخن:

برگردان این نوشته به معنی توافق باتمامی نظرات رفیق نویسنده نیست، بلکه برای آشنا شدن با نظرات این رفقا در اختیار فارسی زبانان قرار می‌گیرد. امیدوارم که این قدمی کوچک در راه همبستگی جهانی پرولتری باشد.

آنها همان‌گونه که خود نوشته‌اند، این نوشته نتیجه بحث‌های طولانی رفقا در این مورد است و با تمامی اشکالاتی که می‌تواند به آن وارد باشد، نوشته‌ای منحصر به فرد است که تاکنون از طرف هیچ جریان و فردی انتشار نیافته است، لااقل به زبان آلمانی. اغلب نوشته‌های موجود سعی دارند که بانقد اوضاع کنونی جمهوری خلق چین، به نفی کمونیسم برسند و آنهایی که امروز ناگهان عاشق سینه چاک چین هستند، کسانی هستند که در گذشته به طیف رویزیونیستهای روسی به اصطلاح "اردوگاه سوسیالیسم موجود" تعلق داشتند. اگر آنها در گذشته چین را دست نشانده امپریالیسم آمریکا می‌دانستند، حالا که دیگر شوروی وجود ندارد، آمل آنها، چین، ویتنام، کره شمالی و "سوسیالیست‌های قرن بیست و یکم" کاتولیک آمریکای لاتین هستند.

- برای فهم بهتر، تمامی پانوشته‌ها باخط ریزتر و کج بلافاصله آورده می‌شود. در اینجا باید از رفیقی که این برگردان را بامتن اصلی آلمانی مقایسه کرد و با پیشنهادهای خود مرا یاری رساند، سپاسگزاری کنم.

مترجم

ژانویه ۲۰۱۹

چین - کشوری امپریالیستی بسوی قدرت برتر جهانی

ما این بررسی را بعد از تحقیقات و بحثی که در چارچوب سازمانان از مدت زمان مدیدی به پیش برده‌ایم، انتشار می‌دهیم. موضوع آن اینست که چین نه تنها یک کشور خیلی بزرگ سرمایه‌داری، بلکه یک کشور امپریالیستی است و نه فقط یکی از کشورهای امپریالیستی و همچنین نه تنها بدنبال برتری منطقه‌ای، بلکه یک کشور امپریالیستی است که در مسیر یک برتری قدرت جهانی می‌باشد. چین در مقیاس جهانی خود را با دیگر قدرتهای بزرگ امپریالیستی بیشتر و بیشتر در مناقشه‌ی ناحیه‌ای درگیر می‌کند. امپریالیسم چین یک تحریک جدید هم برای امپریالیسم آمریکا (که همچنان، چه از نظر اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی در رتبه‌ی نخست در میان قدرتهای امپریالیستی است، اما محکوم به از هم‌پاشی است) و هم برای اتحادیه سخت‌کوش اروپا، ژاپن و نیز امپریالیسم روسیه است. در رقابت بین قدرتهای امپریالیستی بزرگ در اثر "پیشروی" چین، ورق‌ها دوباره بر می‌خورند. این "پیشروی" همراه قدرت‌گیری اتحادیه اروپا و همچنین "برخاستن دوباره" امپریالیسم روسیه، بدین معنی است که برای اولین بار بعد از سی سال که رقابت‌های ایالات متحده آمریکا و سوسیال امپریالیست شوروی به اوج خود رسیده بود، دوباره خطر جنگ امپریالیستی شدت می‌یابد!

۱- اینجا صحبت از برخورد مستقیم نظامی مابین قدرتهای امپریالیستی، نه تنها "جنگهای نیابتی" و "مبلغین صلح" در مقابل یکدیگر، که همیشه وجود داشته بوده و خواهد داشت. این درگیریها همیشه بالقوه امکان تبدیل شدن به جنگ‌های منطقه‌ای را، بدون اینکه بلافاصله به یک "جنگ جهانی" باشد.

امروز بدون یک ارزیابی درست در مورد چین، هیچگونه ارزیابی درست در مورد اوضاع جهانی، تعیین مشخص تضادهای اساسی در جهان و از طریق آن شرایط عینی برای انقلاب پرولتاریائی ممکن نیست.

این بررسی، امپریالیسم چین و همینطور اشاره‌ای به سیر تکاملی آن برای سیستم جهانی امپریالیستی را مورد بررسی قرار می‌دهد. (رقابت درون امپریالیستی، جابجایی نسبی تناسب قوا بین آنان، فراهم نمودن زمینه‌ی رشد ایجاد جنگ و خطر جنگ جهانی، نتایج منتج برای انقلاب جهانی پرولتاریائی...) برای خارج نشدن از بحث، این بررسی رنگ عوض کردن چین از سال ۱۹۷۶ و روند مشخص تانکونی بازسازی سرمایه‌داری را بررسی نمی‌کند (و همچنین به تاریخ پیشین مبارزه طبقاتی که دوده، بین "جیش بزرگ" ۱۹۵۸ و کودتای ضدانقلاب رویزیونیستها به رهبری دنگ سیاپینگ نیز بود، نمی‌پردازد)؛ بنابراین، این بررسی به چگونگی بازسازی سرمایه‌داری نمی‌پردازد. همچنین درصدد اثبات نهادهای سرمایه‌داری در کشور چین نیز نمی‌باشد (هرچندکه از طرف عناصری از رویزیونیستهای جدید اصلاح‌ناپذیر و تعدادی از تروتسکیستها مورد تردید قرار می‌گیرد). همچنین این بررسی وضعیت طبقه کارگر و خلق و مبارزه طبقاتی در چین را مورد بررسی قرار نمی‌دهد.

برای اینکه در این ارتباط جواب هرگونه انتقادی را داده باشیم: این طبیعتاً بدین معنی نیست که خود را با این مقوله‌ها درگیر نکرده یا نمی‌کنیم و یا احتیاج به برخورد با آنان نیست. بدون آن نمی‌توان هیچگونه تحلیل منسجمی از چین سرمایه‌داری امروزی و حتی امپریالیسم به نمایش گذاشت. نمی‌توان همیشه در همه جا هر آنچه را که میدانیم در هر نوشته‌ای و مقاله‌ای بگنجانیم.^۲

۲- برای اینکه به این نقد قبل از طرح جواب بگوئیم: طبیعتاً به این معنی نیست، که خود را با این مقوله‌ها درگیر نکرده و نمی‌کنیم یا احتیاج به برخورد با آنان نیست. بدون آن نمیتوان هیچگونه تحلیل منسجمی از چین سرمایه‌داری امروزی و حتی امپریالیسم به نمایش گذاشت. نمیتوان همیشه در همه جا هر آنچه را که می‌دانیم در هر نوشته و مقاله‌ای بگنجانیم.

۱ - اقتصادی

برای ورود به بحث چند فاکت اقتصادی:

بعد از یک رشد تولید ناخالص ملی (BIP) ۳.۱۰٪ در سال ۲۰۱۰، چین با تولید ناخالص ملی ۵.۸۷۹ میلیارد دلاری برای اولین بار ژاپن را با تولید ناخالص ملی (۵.۴۷۴) پشت سر گذاشته و بعد از ایالات متحده دومین اقتصاد بزرگ ملی جهان شد.^۳

۳ - تولید ناخالص ملی آمریکا ۶،۱۴ میلیارد دلار بسیار بالاتر از تمامی کشورها است، همچنین بالاتر از چین. با وجود این قابل تامل است که بخش غیر قابل تصویری از این تولید ناخالص ملی بدلیل حوزه مالی وسیع فقط "تولید" موهومی سرمایه هستند.

سهام چین در تولید ارزش افزایی صنعتی جهانی به ۱۴٪ (۱۹۹۰: ۲۰۰۳) بالغ می‌شود، سهم تولید فولادش ۴۴٪ است.

بر پایه برآورد OECD (سازمان همکاری اقتصادی و توسعه)، چین مقام دوم را در بخش تحقیقات و توسعه دارا می‌باشد؛ در سال ۲۰۰۶ بالغ بر ۹۲۶۰۰ پژوهشگر در این ارتباط مشغول به کار بودند (ایالات متحده آمریکا با تعداد ۱۰۳ میلیون نفر مقام اول را داراست).

صادرات محصولات چین در سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ آلمان (و بدون شک ایالات متحده آمریکا) را پشت سر گذاشت. چین در این سالها ۱۹۵.۸ و ۱۸۳.۱ میلیارد دلار بزرگترین توازن مازاد بازرگانی را در جهان دارا بود.

ذخیره ارزی چین در پایان سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۲۹۱۴ میلیارد دلار بوده که بزرگترین ذخیره ارزی در جهان است.^۴ (۲۰۰۵: ۸۱۹ میلیارد \$، ۲۰۰۰: ۱۶۶ میلیارد \$)

۴ - ذخیره ارزی از حجم اسکناس‌های دلار یا یورو تشکیل نمی‌گردد، بلکه بخش بزرگی از آن از اوراق بهادار دولتی که چین خریداری کرده است، می‌باشد. بنابراین این بدین معنی است، که دیگر کشورها و دیگر "مقروضان" به چین بدهکارند. بنابراین، این ذخیره همانقدر صدور سرمایه‌های چینی را به نمایش می‌گذارند. مثل اینکه اگر چین وام به خارج بدهد یا اینکه خودش را در بانکها یا کنسرنهای صنعتی در خارج شریک نماید. در تمامی حالات درآمد بهره و سود ویژه امپریالیستی را از ارزش اضافی خارجی به طرف خود می‌کشد. ذخیره ارزی چین در آخرین دهه بطور متوسط هر ساله ۳۳٪ افزایش داشته است (ژاپن در مقام دوم در آخر ۲۰۱۰ با ۱۰۶۹ میلیارد دلار جلوتر از حوزه یورو با ۷۹۰ میلیارد دلار است. آمریکا تا به امروز نه ذخیره ارزی قابل توجهی دارد و نه به آن احتیاج دارد. به این دلیل که واحد پولی او همچنان مهمترین ذخیره ارزی است). در سال ۲۰۰۵، ۸۱۹ میلیارد دلار، در سال ۲۰۰۰، ۱۶۶ میلیارد دلار). اینها تمامی ذخیره‌های ارزی بودند که در تمام دنیا از همه کشورهای در مجموع در جریان بود. (آخر مارس ۲۰۱۱ ذخیره واحد پولی به سقف ۳۰۴۵ میلیارد دلار بالغ می‌گردید و یک افزایش ۲۴٪ را نسبت به آخر مارس ۲۰۱۰ نشان می‌داد.

اگر همه اشکال صدور سرمایه (یعنی سرمایه‌گذاری مستقیم، اعتبارهای بانکی، اعتبار تجاری، و خرید اوراق قرضه دولتی و دیگر اوراق بهادار) را با هم مد نظر قرار دهیم، چین بزرگترین صادرکننده سرمایه است. حتی اگر سرمایه‌گذاری مستقیم را در نظر بگیریم، چین دائماً در حال پیشروی است و در سال ۲۰۰۹ با سرمایه‌گذاری جدیدی بالغ بر ۱۰۱ میلیارد دلار در جهان، مقام سوم (بعد از ایالات متحده آمریکا و فرانسه) و تراکم سرمایه‌های بالغ بر ۱۰۶۵ میلیارد دلار، در مقام پنجم جهان قرار دارد. چین در سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ با ۱۱۰ میلیارد دلار وام به کشورهای نومستعمره‌ی وابسته و در این رابطه ۷ کشور صنعتی و بانک جهانی (با ۱۰۰ میلیارد \$) را پشت سر گذاشته است.

چین بزرگترین خریدار اوراق قرضه‌ی آمریکا و در نتیجه بزرگترین واهم دهنده به امپریالیسم آمریکا است (در آخر فوریه ۲۰۱۱: تنها ۱۰۱۵۴ میلیارد دلار اوراق بهادار دولتی، بنابراین بدون سرمایه‌گذاری چین در بانکهای آمریکائی - صنایع و دیگر قروض) در کنار اوراق بهادار دولتی آمریکا، همچنین اوراق بهادار دیگر کشورها را بالغ بر ۲۵۷۷ میلیارد دلار (در بین آنها تعداد زیادی از کشورهای اتحادیه اروپا) را داراست (آخر فوریه ۲۰۱۱)

چین در ماههای اخیر تامین باصطلاح "بحران مالی دولتهای اروپائی" را آغاز کرده است، و با خرید ۱۲ میلیارد اورو اوراق قرضه دولتی یونان، پرتغال و اسپانیا در این کشورها سرمایه‌گذاری کرده و زیر بال ایسلند را با ۵۰۰ میلیارد دلار (در عمل کمک مالی موقت) گرفته است.

چین باسرعتی غیرقابل تصور درجهت گسترش قدرت نظامی خویش است، تنها بعد از مدتی طولانی "مخفی نگاه داشتن" جزئیات، موسسه تحقیقاتی امور نظامی بین‌المللی استکهلم - SIPRI - بودجه نظامی چین در سال ۲۰۱۰ رابه ۱۱۹ میلیارد دلار، در رتبه‌ی دوم بعد از ایالات متحده آمریکا قرار داد^۵. تخمین‌های احتمالی دیگر تا ۱۵۰ میلیارد دلار زده می‌شوند. همانگونه که خواهیم دید، تسلیح به هیچ وجه نه برای امور دفاعی کشوری، بلکه بعنوان قدرت برتر منطقه‌ای و عملیات تهاجمی در سطح جهان برای حق برتری طلبی است.

۵ - این ارقام از موسسه استکهلمی SIPRI (انسیستیتوی تحقیقاتی بین‌المللی صلح - م) برداشته شده است. چین در سال ۲۰۰۰ هنوز در رتبه هفتم قرار داشت، در سال ۲۰۰۵ در رتبه پنجم، تا اینکه بالاخره از سال ۲۰۰۸ به بعد به رتبه دوم ارتقاء پیدا کرده است. بودجه نظامی آمریکا در سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۶۹۸ میلیارد دلار است. بعد از چین بریتانیای کبیر با ۵۹/۶، فرانسه با ۵۹/۳، روسیه به ۵۸/۷ و ژاپن با ۵۴/۵ میلیارد دلار قرار دارند. تخمین موسسه مطمئناً کامل نیست، زیرا در کنار بودجه مستقیم نظامی بودجه غیرمستقیم موجود دارد که در بودجه واقعی نظامی گنجانده نشده اند.

باز هم جزئیاتی که چندی پیش افکار عمومی را بخود مشغول کرد:

چین در سال ۲۰۰۹ با فروش ۱۳۶ میلیون خودرو (از این تعداد ۱۰۰۳ میلیون خودرو شخصی) برای اولین بار بزرگترین بازار خودرو در جهان از ایالات متحده آمریکا پیشی گرفته است، که از این تعداد ۷۴ میلیون (۷۲٪) آن در چین تولید می‌شود. سهم تکامل و تولید داخلی خودروی شخصی در چین ۳۰٪ و "کامیون" حدود ۴۵٪، بقیه بخشی واکزاری امتیاز (Lizenzen) و یا تولید کنسرنهای خارجی در چین می‌باشد^۶.

۶ - این درصد باید طبق برنامه تا سال ۲۰۱۸ حداقل تا ۵۰٪ افزایش یابد.

در نگاه اول این آمار اندک نه تنها "قدرت اقتصادی" عظیم چین، بلکه جایگاه او را در سیستم امپریالیستی جهانی، نشان می‌دهد. اینها قدرت مالی او را نشان می‌دهد - اما نباید همانگونه که بعداً خواهیم دید - همچنین قدرت تکنولوژی تاکنون بدست آورده او را فراموش کرد. در اینجا طبق تصویری که تبلیغات اشاعه می‌دهند نباید چین را تنها تولید کننده منسوجات ارزان، اسباب بازیهای سمی و انواع اجناس بی ارزش دیگر، با یک تکنولوژی عقب افتاده اقتصادی که قبل از هر چیز کشوری با مزدبایین که بسادگی بازار صادرات برای همه نوع لوازم مورد احتیاج که برای هرکسی مناسب است و باچین امروزی همخوانی ندارد، در نظر گرفت.

از آنجایی که در بالا از تولید ناخالص ملی سخن به میان آمده است: چند نکته‌ی توضیحی:

همه جا - همچنین در بحث در مورد سرشت امپریالیستی چین - ارقامی از "قدرت اقتصادی" چین، معمولاً بزرگی اقتصاد آن بگوش میرسد^۷.

۷- همچنین بسیاری حرفهای بی معنی دیگر. اینکه چین کشوری با بزرگترین تراکم تلفن همراه در جهان است، بسیاری راتحت تاثیر قرار داده است. همچنین دسترسی بسیاری به اینترنت. حتامنتی طولانی است که تعداد "عمل جراحی زیبایی" را بعنوان معیار "درصد توسعه" می‌دانند (که زنان چینی حالا به نه بشکل زنان اروپایی، بلکه به شکل زنان چینی خود را زیر تیغ می‌برند، که از اینها گذشته در گویا این "رشد غرور ملی" را بیان می‌دارد، که کوشش امپریالیسم در حال توسعه چین است که خطر بزرگی را به نمایش می‌گذارد. همچنین تراکم خطوط سراسری راه آهن "کلاسیک" نیز چیز بخصوصی را بیان نمی‌کند، در واقع بایستی تمامی وسایل قابل استفاده سرمایه‌داری حمل و نقل - و قدرت معاملات تجاری را در نظر گرفت. ما این نوع بازی با اعداد "گیرا" را به "متخصصین" و نویسندگان کتابهای فروش و می‌گذاریم.

البته تولید ناخالص ملی چین "بالا" است. اما هنگامی که فردی به بالائی تولید ناخالص ملی اشاره می‌کند، دیگری درآمد سرانه ناخالص /فرد و یا وضعیت عمومی چین را نسبتاً "عقب مانده" ارزیابی می‌کند. هر دو اینها هم حقیقت را گفته‌اند و هم آنرا کتمان کرده‌اند، چراکه هر دوی این ارقام در واقع قابل اتکاء نیستند، هنگامی که مساله بر سر اینست که آیا چین یک کشور قدرتمند امپریالیستی است. هنگامی که یک کشور سرمایه‌داری بزرگ است آنرا به امپریالیسم قدرتمند تبدیل نمی‌کند. کشور رویونیستی شده شوروی در سالهای ۱۹۵۰ کشور "بزرگی" بود، اما در اواخر سالهای ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ نموداری واضح از سرشت امپریالیستی را از خود بروز داد. چین رویونیستی نیز بلافاصله از همان سالهای

۱۹۷۶ نمود روشنی از امپریالیسم را از خود نشان نمیداد، اما در سالهای ۱۹۸۰ عناصر تکاملی امپریالیستی را از خود بروز می داد، که از سال ۲۰۰۰ بروشنی قابل رویت هستند. بنابراین بزرگ و سرمایه‌داری بودن، خودبخود هم‌طراز امپریالیستی بودن نیست. اما وقتی کشوری امپریالیستی باشد، "قدرت اقتصادی" اش (اساس کوشش تمامی امپریالیستها) به بزرگی امپریالیستی می‌انجامد. چین امپریالیستی است، زیرا تمامی شاخص‌ها را برای امپریالیست بودن داراست، و نه بخاطر اینکه بزرگ است. کشورهای دیگر بطور مثال در ارتباط با درآمد سرانه ناخاص ملی و محصولات صنعتی و غیره خیلی کوچکتر هستند، اما در عین حال کشورهای امپریالیستی قدرت‌مندی هستند^۹.

۹- برای مثال درآمد ناخالص ملی آلمان ۳.۴، فرانسه ۲.۷، انگلستان ۲.۲ بیلیون دلار (برای یادآوری چین ۵.۹ بیلیون \$)

اما هنگامی که سرشت امپریالیستی و بزرگی چین باهم ادغام می شوند، یک امپریالیسم قدرتمند بروز می‌کند. مارکس هم به این نکته اشاره کرده است (و در آن موقع هنوز سخنی از انحصار نبود، بلکه صحبت از تمرکز و مرکزیت سرمایه بود، که پروسه انباشت سرمایه را طبیعتاً در خود داشت) که رقابت مابین سرمایه‌ها نه تنها به نرخ سود بلکه به حجم سود نیز مربوط می‌شود^۹.

۹ - و اینگونه جریان سرمایه در حال پیشروی است (... یا انباشت آن متناسب با بزرگی که داراست، نه در تناسب با بالائی نرخ سود، به حرکت درمی‌آورد). سرمایه جلد سوم، آثار مارکس و انگلس شماره ۲۵، ص. ۲۲۵ بزرگتر می‌تواند کوچکتر بانرخ سود کمتر را از صحنه خارج کند و همچنین اگر از هر کارگر چینی فقط بطور نسبی در نظر بگیریم - بتواند مقدار کمی سود بیرون بکشد (که بهر صورت واقعی نیست) مقدار متنابهی سود بدست می‌آید.

آنچه که به بررسی ما مربوط می‌شود، بدان معنی است که جریان یافتن سرمایه چینی بعلت توان آن که از بزرگی‌اش ناشی می‌شود، بهمان اندازه با قدرت بیشتری به پیش می‌رود. در این رابطه بزرگی کشور رل مهمی را بازی می‌کند.

یک اشاره به سوال "عقب ماندگی" در بخشی از کشور چین. این از سوی بورژواهای مختلف، و تروتسکیست‌هایی که همیشه می‌پذیرند چین کشوری سرمایه‌داری است و همچنین بحثی که از سوی عده‌ای از "مارکسیستها" بدین خاطربه پیش برده می‌شود، که امکان و یا بهر حال صعود به امپریالیسم را محدود جلوه دهند. مهم برای سرمایه اما فقط چقدر از بارآوری می‌تواند تحت اختیار ارزش افزائی سرمایه قرار گیرد. اینکه در کنار آن در بخشهایی از کشور باتکامل سرمایه‌داری تقریباً بخشهایی از توده‌ها یا درخرا به‌ها زندگی می‌کنند که حتا بیسواد هستند، اهمیت چندانی ندارد. آنها می‌توانند با گرسنگی دست و پنجه نرم کنند و یا بمیرند، اگر آنها بعنوان "کارگران مهاجر" مورد احتیاج باشند، سازماندهی می‌شوند، در غیر این صورت نه (رها می‌شوند). اینجانه سازمان انسان‌دوستان "Indicators Human Develomen" ("HDI-Index") سازمان ملل متحد و یا هر جریان مجهول جامعه شناس بورژوازی، بلکه مجموعه پروتاریا توسط سرمایه استثمار می‌شود. این مانعی برای امپریالیسم آمریکا نیست چرا که در ایالات متحده نیز این مناطق و اقشار وجود دارند.

امپریالیست چیست؟

یک کشور امپریالیستی چیست؟

معیار ما برای تشخیص امپریالیسم، به مثابه بالاترین مرحله تکامل تاریخی سرمایه‌داری متکی بر نظریه لنین است که هنوز هم احتیاجی نیست که به آن چیزی اضافه شود. مسلم است که بایستی همیشه آن را با تحلیل مشخص از شرایط مشخص مورد استفاده قرارداد و همواره تکامل بخشید، طبیعی است که امپریالیسم امروزی در شکل بروز خود مانند سال ۱۹۱۶ نیست، اما امپریالیسم همچنان امپریالیسم است. بنابراین ما خود را در چارچوب معیار لنین نگاه می‌داریم که برپایه‌ی آن جواب سوال سرشت امپریالیستی چین را بدهیم: "نباید - فراموش کرد که تمامی مفاهیم اساساً محدود و نسبی تعریف می‌شوند زیرا یک تعریف جامع نمی‌تواند تمامی جوانب مربوط به بروز آن را دربرگیرد - باید چنان تعریفی از امپریالیسم داده شود که این علایم بنیانی پنج‌گانه را دارا باشد:

۱ - تمرکز تولید و سرمایه که به آنچنان مرحله تکاملی رسیده که او انحصار هائی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی بازی می‌کنند، به وجود آورده است؛

۲ - درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشی مالی براساس این "سرمایه مالی"؛

۳ - صدور سرمایه، که از صدور کالا متمایز است، اهمیتی بسیار حدی کسب می‌نماید؛

۴ - اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌دارانی، که جهان را تقسیم می‌کنند، پدید می‌آید، و

۵ - تقسیم ارضی جهان از سوی بزرگترین دول سرمایه داری به پایان می‌رسد.

امپریالیسم آن مرحله از تکامل سرمایه داری است، که در آن انحصارها و سرمایه مالی سیادت یافته، صدور سرمایه اهمیت ویژه‌ای کسب نموده و تقسیم جهان از طرف تراستهای بین‌المللی آغاز گردیده و تقسیم تمامی جهان از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه داری به پایان رسیده است.^{۱۰}

بنابراین، این امپریالیسم است. اما کشور امپریالیستی چیست؟

مهم است، که در آنجا مناسبات تولیدی سرمایه‌داری تکامل یافته حاکم باشد، که مشخصه‌های ذکر شده بالا در آن کاملاً مشخص و تعیین کننده باشند، که کشور مربوطه خود را در صف‌آرایی امپریالیستها (اشاره به سربازان مقدونیه در زمان اسکندر، که باسرنیزه‌های بلندتری در خط مقدم جبهه (Phalanx) نسبت به خطوط عقبی جنگ صف‌آرایی می‌کردند) بیابد، یعنی دراستمارو سرکوب طبقه کارگر و خلقهای جهان شرکت کند، یابینکه علایم مشخصه‌اش را در سیاست خارجی ظاهر نماید.

صحبت از نشانه‌های ظاهری نیست، بلکه یک برخورد تاریخی و دیالکتیکی تحلیلی از قوانین این کشور است. این همیشه آسان نیست. درجه بندی مختلف زیادی شکل‌گیری سرشت امپریالیستی را مشخص می‌کند، از قدرت هژمونی طلبی جهانی، تا هم‌چنین بزرگی امپریالیستی‌اش، اما درحقیقت بدون عامل بالقوه، امپریالیست متوسط و کوچک تا کشورهایی که بگفته‌ای مابین یا در مرز رسیدن به آن قرار می‌گیرند و گذشته از آن ضرورت وجود تکاملی تاریخی لازم را تشکیل می‌دهند.

روسیه در سالهای ۱۹۹۰ و ۱۹۹۰، بعد از فروپاشی سوسیال امپریالیسم و تحت انقیاد درآوردن کشور از طریق یلتسین و گورباچف زیرمهمیز امپریالیستهای غربی، چه بود؟ آلمان شکست خورده و اشغال شده چه بود؟ هم‌چنین آلمان باوجودی که شکست خورده، ویران شده بود و (از سال ۱۹۴۵) از سوی قوای خارجی اشغال شده بود، همچنان (طبیعی است در آغاز هنوز بالقوه) کشور امپریالیستی باقی ماند.^{۱۱}

۱۰- در این رابطه ارزش دارد که بخش ۶ نوشته استالین "مشکلات سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی" (۱۹۵۱) را مورد مطالعه قرار دهیم، آن جایی که علاوه بر همه به این نکته اشاره می‌کند: اکنون آلمان و ژاپن زیر چکمه امپریالیسم آمریکا هستی نکبت‌باری را دارا هستند... اما این کشورها دیروز قدرتهای بزرگ امپریالیستی بودند... می‌توان قبول کرد که این کشورها نخواهند کوشید دوباره برپا خیزند، "رژیم" ایالات متحده آمریکا را از هم بگسلانند و راهی برای تکامل ملی خود بوجود آورند. اینگونه است که به معجزه معتقد باشیم."

بهمین سان هم فرانسه و ایتالیا، در واقع قدرتهای پیروز اما از طریق جنگ بی‌نهایت ضعیف شده بودند. همین‌طور این برای روسیه نیز صادق است. یابینکه کشورهای کوچکی، بعنوان مثال اتریش، نمی‌توانند به تنهایی هیچگونه رل امپریالیستی را بازی کنند، اما بخشی از سیستم جهانی امپریالیستی ادغام شده با قدرت‌های بزرگ امپریالیستی هستند، که در زنجیره‌ای از اتحاد امپریالیستی قرار دارند و غیره. هرچند که امروز بدیهی به نظر می‌آید^{۱۱}، بدین سان منظر بورژوازی اتریش در سالهای ۱۹۶۰ بدیهی بودند.

۱۱- این منتهای مدیدی وجود داشت (و شاید هنوز هم نیز وجود دارد؟) نیروهای سوسیال دمکراسی، رویزونیستی یا دیگر "ملی‌گرایان سوسیالیست" که سرشت امپریالیستی بورژوازی اتریش را از شدت مبهور شدن در غیر متعهد بودن و یا دیگر دلایل کسل کننده انکار می‌کردند (و یا می‌کنند).

در آن زمان شانس خوبی وجود داشت که اتریش یک نومستعمره آلمان گردد.^{۱۲}

۱۲- اتریش سرمایه‌داری توانست در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با "روز کردن" استوار اقتصاد و دولت، که مرکز ثقل آن افزایش استثمار و در نتیجه تولید و بارآوری اقتصاد بود، خود را "بالا بکشد". اگر آن سالها بورژوازی اتریش از عهده این کار بر نمی‌آمد، امروز در موقعیت برتر قرار داشت.

شرایط لازم یک رل امپریالیستی یک کشور به‌رحال یک تکامل دستگاه تولیدی سرمایه‌داری است، که همچنین بقیه ملاک‌ها، تربیت یک الیگارش‌ی مالی، امکان صدور سرمایه و غیره و از این طریق شرکت فعال در رقابت امپریالیستی راممکن خواهد ساخت. اینها نکات اساسی هستند و همه آنها همانطوری که ما طی بررسی خواهیم دید، در مورد چین کاملاً موجودند. یک ویژگی (کشور) چین البته در بزرگی آن است. اما قبل از هر چیز این است که سرمایه‌داری چین نوین بردستاوردهای دهها سال اقتصاد - و تکامل جامعه سوسیالیستی (۱۹۷۶ - ۱۹۴۹) می‌توانست نباشد. یک تکامل نسبی دستگاه تولیدی و بهمین سان امکان نیروهای کار موجود بود، که رهایی کامل ملی و برابری را جامعه عمل پوشیده و تمام بقایای وابستگی استعماری و نواستعماری را از بین برده، تمام بقایا یا تفاله‌های روابط نیمه فئودالی را کاملاً نابود و یک قدرت دولتی مرکزی کارآمد را تشکیل دهد و غیره. تمامی اینها - بطور مثال کاملاً بشکل دیگری در هندوستان که کم و بیش در وابستگی شدید امپریالیستهای خارجی (تا مدت‌های طولانی شوروی، بعداً ایالات متحده آمریکا) باقی ماند؛ شرایطی رافراهم آوردند تا (تجدید سرمایه‌داری از سال ۱۹۶۷ جامعه عمل پوشد) چین جدید نه فقط یک استعمارنو را ناممکن گرداند، بلکه سریع و باکامیابی به صحنه امپریالیستهای رقیب وارد گردید. ما شیوه بررسی بخش اول را به بخش اقتصادی در امتداد ملاک‌های لنینی قرار داده و بدین سبب در این بخش را بدین‌گونه به پیش می‌بریم:

ما اولاً بخش‌های اقتصادی این بررسی را بر ملاک لنینی بنامی‌گذاریم و بدین خاطر در بخش یکم این بررسی:

- تجمع و تمرکز بیسابقه سرمایه‌داری چین، که منجر به بروز یک انحصار سرمایه مالی و الیگارش‌ی مالی، که در آن، سرمایه صنعتی و بانکی بایکدیگر و در یک قدرت دولتی کاملاً متمرکز درهم آمیخته شده‌اند.

- اهمیت یافتن صدور سرمایه قابل توجه برای سرمایه‌داری چین و مقام برتر، که در اینجادر مقیاس جهانی بدست آورده است.

- نفوذ در اقتصاد کشورهای امپریالیستی دیگر و تنیده شدن با آنها به منظور تقسیم منابع مواد خام و دیگر منابع مثل بازارها.

- بنانهادن یک قدرت برتری طلبانه توسعه یافته در آسیای جنوب شرقی.

- نفوذ در کشورهای نومستعمره وابسته همه قاره‌ها و شرکت در مبارزه امپریالیستها برای (تقسیم مجدد) سلطه و مناطق استعماری.

- رشد نقش او بعنوان "بازیگری جهانی" در رقابتهای امپریالیستی و کوشش جهت بدست‌آوردن برتری جهانی در بازار جهانی (به اضافه بازارهای مالی).

با وجودی که ما تمامی تکامل راهمیشه در ارتباط کامل و همچنین تاریخی عوامل بالقوه‌اش هم در گذشته و هم در آینده در نظر گرفته‌ایم.